فرزاد کریمی در گفت‌وگو با «آرمان ملی»:

شعر دارد به شوخی بدل می‌شود

آرمان ملی- نعمت مرادی: شعر معاصر با تحولات مدرنی که با نیما ثبت و دهه‌ها پیگیری شد، جریان‌های پر فراز و نشیبی را تجربه کرده است؛ گاهی در پیوند با مطالبات و جریان‌های اجتماعی-سیاسی، در صدر توجه‌ها قرار گرفته که به تیراژهای چندده هزارتایی دفاتر شعر در برخی مقاطع انجامیده و در برخی مقاطع، فاصله‌ی شعر با جامعه آنقدر زیاد شده که نه تنها مخاطبان، که خود شاعران نیز رغبت و همتی برای خریداری و مطالعه کتاب شاعران دیگر را ندارند. با بررسی یکی دو دهه‌ی اخیر و با پشت سر گذاشتن ده‌های ۸۰ و ۹۰ که تا حدودی می‌توان باگرم بودن بازار شعر نظر داد، بازار نشر شعر به حداقلی‌ترین شرایط خود در سال‌های اخیر رسیده است. فرزاد کریمی (شاعر و پژوهشگر) در توصیف این وضعیت می‌گوید: «شعر دارد به یک نهاد محفلی بدل می‌شود. دیگر کتاب‌های شعر، حتی نام‌آوران شاعری، خریداری ندارد و این به قیمت کتاب و گسترش شبکه‌های اجتماعی و کاهش میزان مطالعه مردمان هم مربوط نیست». او که معتقد است «خواننده واقعی و دلبسته شعر بسیار کم شده است». آینده روشنی را برای پرونده شاعری خود نیز پیش‌رو نمی‌بیند و با بیان اینکه «آنقدر همه شاعرند که مخاطب جدی ادبیات اگر بخواهد هم نمی‌تواند شعر را جدی بگیرد!» به روند انتشار مجموعه اشعار در دوره‌های قبل، انتقاد کرد. او همچنین پذیرش تحولات بنیادین در جهان و زندگی در عصر مدرن و پست‌مدرن را امری ضروری و ناگزیر می‌داند و می‌گوید: «به جای طرد و انکار بهتر است نگاهمان را به ابزارهای بهتردیدن مجهز کنیم.» در مصاحبه‌ای که پیش‌رو دارید علاوه بر مرور بخشی از کارنامه فرزاد کریمی، نظرش را درباره مسائل پیرامونی شعر نیز پرسیده‌ایم که در ادامه خواهید خواند.

◀ از آنجایی که بخشی از مخاطبان ما، به تازگی وارد حوزه فعالیت‌های ادبی شده‌اند و با شناخت کمتری نسبت به فعالان این حوزه دارند، لطفا در ابتدا کمی از خودتان و آثارتان بگویید.

من فرزاد کریمی هستم، با نیم قرن تجربه در خدمت شما! دو عنوان کتاب پژوهشی دارم که انصافا زحمت زیادی برایشان کشیده‌ام و هر دو کتاب‌های دانشگاهی، با مخاطبان دانشگاهی است. تا امروز هفت عنوان کتاب شعر از من منتشر شده که از اولی تا هفتمی ده سال تاریخ شاعری من را در بر دارد. دو دفتر منتشرنشده هم هست که در فرصتی به دست نشر خواهم سپرد یا یک فکر بهتر برایشان خواهم کرد و بعد از آن دیگر از شغل رسمی شاعری استعفا خواهم داد! در خانه اگر کس است، یک حرف بس است...

◀ کتاب «روایتی تازه بر لوح کهن» که در نشر قطره منتشر شده، دو بخش دارد که پایه و اساس آن بر روایت‌شناسی و نشانه‌شناسی و روش‌شناسی است و بخش دوم به تحلیل روایت در اشعار نیما و اخوان ثالث و شاملو و شعر حجم پرداخته است. شما در این کتاب بیشتر پیرو فردینان دوسوسور بوده‌اید یا چارلز سندرس پیرس؟

نشانه‌شناسی در کتاب روایتی تازه بر لوح کهن مشخصن ساختارگرایانه است اما گونه‌ای تلفیق تئوریک در پیش گرفته شده که توانسته توصیفی بودن ساختارگرایی را به سمت ظرفیت‌هایی برای تفسیر پیش ببرد. بنابراین در این اثر من پیرو هیچ نظریه یا نظریه‌پردازی نیستم. در بخش نخست کتاب که به «تحلیل نظری» اختصاص دارد، سه نظریه‌ی نشانه‌شناسی از سه سپهر مختلف نظری مبنای تحلیل قرار گرفته تا پس از اعمال این تحلیل‌ها بر شعر شاعران شاخص نوسرای ایران، به شیوه‌ای از روایت‌شناسی نشانه‌ها منتج شود. این یک شیوه ابداعی است دربرابر آنچه به‌طور کلی در تحلیل‌های نشانه‌شناسانه و روایت‌شناسانه دیده می‌شود و آن نشانه‌شناسی روایت‌هاست.

◀ آیا در این کتاب تفکیکی در باب نشانه‌های طبیعی و نشانه‌های قراردادی داشته‌اید؟ و نیز درمورد نشانه‌های ذهنی و نشانه‌های گفتاری که نوشتاری‌اند؟

روش‌شناسی این کتاب یک روش‌شناسی با هدف رسیدن به شیوه‌ای تفسیری از روایت‌شناسی است. بنابراین تعاریف و بنیادهای نظری درباره نشانه مورد بررسی قرار نگرفته و روش‌های شناخته‌شده روایت‌شناسی نیز مد نظر نبوده است. در واقع شالوده روش‌شناسی پژوهش، روایت‌شناسی است و نشانه‌شناسی ابزاری برای رسیدن به این هدف. دلیل در پیش‌گرفتن این رویکرد هم این بوده است که روایت‌شناسی در شکلی که هم‌زمان یا اندک زمانی پس از انتشار این اثر در محافل دانشگاهی رایج شد، روایت‌شناسی مبتنی بر تعدادی اندک از نظریه‌های روایت‌شناسی ساختارگرایانه بود که می‌شود پژوهش انطباقی نامیدشان. صرف تطبیق روایت، آن‌هم تمامی روایت‌های داستانی و نه شعری، بر معدودی تقسیم‌بندی ساختاری فایده‌ای به حال شعر و پژوهش‌ها در حوزه روایت نداشت.

◀ نقش کهن‌الگوهایی مثل زن را در مجموعه شعر «فعلن بدون نام» که در نشر مروارید منتشر شده، چطور ارزیابی می‌کنید؟

امروز که بعد از سیزده سال از انتشار فعلن بدون نام به شعرهای این مجموعه نگاه می‌کنم، زن را در این مجموعه با فاصله‌ای زیاد از زن در سنت شعری ایران می‌بینم. در عین حال نمی‌توان گفت زن در این مجموعه خصلت کهن‌الگویی دارد، مگر در معدود شعرهایی که در آنها برای نمونه، بی‌واسطه به «تأویل اسطوره‌های مادینه» و «خدای آب» اشاره شده است، اما در بیشتر تصویرگری‌ها، ارائه‌ها و خطاب قراردادن‌ها از زن، می‌توان به نظریه‌های فلسفی چند دهه‌ی گذشته ارجاع داد و مفهوم «بدن بدون اندام». زن در این شعرها از نظر اندامی کامل نیست. در تعداد قابل توجهی از شعرها تنها با یک یا دو عضو از بدن زن سر و کار داریم و آن عضو نیز قرار نیست مجاز یا استعاره‌ای از تمامیت وجود زن باشد. شاید بتوان چنین تفسیر کرد که زن در این مجموعه از نظر فحوایی همان زن ادبیات غنایی فارسی است، همان زن عشوه‌گر دور از دست. ام همین زن عشوه‌گر از نظر اندامی دیگر آن خصلت‌های غلوشده غزل را ندارد. نه‌تنها آن خصلت‌ها را ندارد که به اشاره به بخشی از اندام جایگزین ارائه جزئیات کامل آن شده است.

◀ چرا مجموعه شعر «فعلن بدون نام» گاهی زبان ساختاری ساده دارد و گاهی ساختاری آرکاییک؟ به نظر شما این پارادوکس است یا تکنیک؟

من خودم زبان شعرهای این مجموعه را زبانی مابین زبان معیار و زبان آرکاییک می‌دانم. زبان شعر، به فراخور موضوع شعر و حال نویسنده، گاه به حد ساده‌نویسی گرایش پیدا کرده، گاه به حد دشوارنویسی اما به هر حال در مسیری بینابینی قرار دارد. به‌گمانم در دفترهای بعد، قدری از این علاقه به فخامت زبان کاسته شده اما هیچ‌گاه به زبان ساده‌نویسی (در معنای جریانی که خود را منادی ساده‌نویسی در شعر می‌داند) نرسیده است. در هر صورت زبان مورد علاقه‌ی من در شعر نه زبان آرکاییک شاملویی است و نه زبان شر ساده‌نویسی که عملن از زبان شعر فاصله گرفته، به‌گونه‌ای شرح حال‌نویسی یا دل‌نوشته‌نویسی گرایش دارد. من بنیاد این زبان را در زبان شعر گفتار می‌بینم. زبان شعر گفتار در تعدادی از شعرهای هر مجموعه حضور دارد و من هم مانع آن نشده‌ام، چه در زمان سرایش و چه در وقت انتخاب برای چاپ. زبان شعر گفتار امکان خیال‌پردازی را در بستری از فرهنگ عامه، متل‌ها، کنایه‌ها، تکیه‌کلام‌ها و افسانه‌ها فراهم می‌کند. تکامل این زبان در قالبی موجزتر و ادبیات‌یافته‌تر، زبانی است که من به آن رسیده‌ام.

◀ در کتاب «تحلیل سوژه در ادبیات پسامدرن ایران» به سراغ چه موضوعی رفته‌اید و چرا؟ چراکه ادبیات پست مدرن واکنشی است علیه فرم‌ها و ایده‌های تثبیت‌شده. شما کدام نویسنده‌ی پست‌مدرن را می‌خوانید و دوست دارید و چرا؟

من در حوزه‌ی ادبیات داستانی علاقه‌ام به سبک نویسندگی رضا براهنی در «آزاده خانم و نویسنده‌اش» و نیز به شیوه خیال‌پردازی‌های ابوتراب خسروی، به‌ویژه در «کتاب ویران» است. دو فصل از کتاب تحلیل سوژه در ادبیات داستانی پسامدرن ایران نیز به تحلیل شیوه‌های داستان‌پردازی این دو اختصاص دارد. بحث جدی درباره پسامدرنیسم در ادبیات ایران بسیار ضروری است؛ بحثی که همان اول با پذیرش بی‌قید و شرط یا انکار کلی و با نگاهی مطلق‌نگر از حیطه‌ی جدل علمی خارج نشود. همچنین بنیاد فلسفی پست‌مدرنیسم چیزی است که با محدودسازی آن در چند تعریف و تقسیم‌بندی و نیز تحلیل تکنیکال متن براساس چند برچسب، به ضد خودش بدل خواهد شد. ما چه بخواهیم و چه نخواهیم، چه دلبسته‌ی سنت باشیم یا دلداده‌ی مدرنیته، چه وضعیت پسامدرن را بپذیریم و چه لعنش کنیم، در روزگاری از عدم قعیت زندگی می‌کنیم. می‌بینیم حتا مظاهر به‌ظاهر بی‌چون و چرای سنت هم دچار خلل و در بسیاری موارد فروریزی شده است. پس به جای طرد و انکار بهتر است نگاهمان را به ابزارهای بهتردیدن مجهز کنیم.

◀ اگر قرار باشد بین ونه‌گات و فاستر دالاس و جان بارت و کالوینو یکی را انتخاب کنید، کدام را انتخاب می‌کنید و دلیل این انتخاب چیست؟

ونه‌گات! سلاخ‌خانه شماره پنج کافی است برای علاقه‌مند شدن به یک نویسنده! بعد از آن هم می‌شود به کالوینو فکر کرد. در هر حال من برای مطالعه روزمره بیشتر به ادبیات ایران علاقه‌مندم. ادبیات داستانی فارسی، آن بخشش که اصیل است و درست، مشحون از خرده‌فرهنگ‌های ایرانیان است و رویارویی با این آداب، عادت‌ها، عقیده‌ها و مناسک‌ها همیشه برای من جذاب و خواندنی بوده است.

◀ نقش اسطوره در مجموعه شعر با عاطفه‌های قرن مفرغ چیست؟

نه فقط در با عاطفه‌های قرن مفرغ، در همه‌ی هفت جلد مجموعه شعری که تا امروز از من منتشر شده (شاید در رؤیای زنی سبکبار که از شب خیال می‌گذشت کمتر)، اسطوره نقشی برجسته دارد. وقتی چنین ظرفیت فشرده‌ای از دانش و فرهنگ عمومی در اختیار ماست، چرا باید در استفاده از آن کم‌کاری کنیم؟ اسطوره زمان حالی است که انبانی از گذشتگی در خود دارد. زبان روایت نیز زبان گذشته است. پس به‌راحتی می‌شود اسطوره را در بستر روایی شعر جاری کرد و با دخل و تصرف در آن، روایت شاعرانه را به سمت و سوی دلخواه شاعر سوق داد. اسطوره دانشی بی‌دفاع است. می‌شد در آن دست برد، می‌توان وارونه جلوه‌اش داد، می‌شود برایش روایت تاریخی جعل کرد و اسطوره بی‌پناه همه این دستکاری‌ها را می‌پذیرد.

◀ در مجموعه شعر فروتن، به وقت اسطوره‌شدن نقش ریتم و موسیقی در زبان پررنگ‌تر از برخی المان‌هاست. می‌شود در این باره توضیحاتی ارائه کنید؟

آنچه با عنوان «زبان شعر» می‌شناسیم درواقع همین ریتم کلام و موسیقی درونی آن است. برای رسیدن به زبان شعر، یعنی زبانی که بتواند متن را از نثر جدا کند، نیاز به تمرین و ممارست بسیار است. من خودم تا امروز با این تفکیکی که شما بین مجموعه‌های شعرم از نظر زبان قائل شده‌اید، فکر نکرده‌ام. اگر چنین برداشتی وجود دارد، نشانی از پیشرفت زبان در دفتر فروتن، به‌وقتِ اسطوره‌شدن، نسبت به سه دفتر پیش از آن است. و البته باید دید داوری درباره‌ی دفترهای بعدی چگونه است. در روزگاری که تقریبن همه شاعرند(!)، وجه ممیز شاعر واقعی از کسی که می‌تشاعرد(!) همین زبان شعری است. با این دید می‌توان حتا تعدادی از نام‌داران زنده شعر امروز را هم در زمره متشاعران قرار داد، البته اگر به پیروان و مجذوبان استاد برنخورد!

◀ چرا برخی از منتقدان در مجموعه شعر «گوزنی درون سینه‌ام دست‌وپا می‌زند» از تزاحم تصاویر و انباشت اسامی حرف زده‌اند و این را ضعفی بزرگ برای ایجاد یک ساختار منسجم در نظر گرفته‌اند؟ آیا شما در تک‌تک شعرها دنبال ساختاری منسجم بوده‌اید؟

به نظرم شعر باید ساخت‌مند باشد. شاید عده‌ای ساخت‌مندبودن شعر را بخواهند با جریان نقدی ساختارگرا پیوند بزنند و نتیجه بگیرند که شعر دارای ساختار، شعری است مربوط به گذشته و دوره‌ی آن به سر رسیده است. این یک اشتباه در برداشت معنا از اصطلاحات رایج تولید و نقد ادبی است. فرم‌شکنی، زبان‌گریزی، معناگریزی و اصطلاحات تکنیکی از این دست، همگی در قالب ساختار معنا پیدا می‌کند. دلیل تزاحم تصویر می‌تواند استفاده‌ی بسیار از ظرفیت اسطوره‌ها، افسانه‌ها، آیین‌ها و مناسک در شعر باشد. همان‌گونه که این ظرفیت‌ها گشایشی است برای بهره‌گرفتن هرچه بیشتر از اندوخته‌ی دانایی و آگاهی عمومی در متن شعری، به همان اندازه هم می‌تواند با نشاندن نام‌های اسطوره‌ای، افسانه‌ای و آیینی در کنار هم، به تزاحم تصاویر بینجامد. بررسی این که در دفتر فروتن، به‌وقتِ اسطوره‌شدن، حضور تصویرهای استفاده‌شده تا چه اندازه به تزاحم انجامیده و آیا نیاز به تمهیدی برای جلوگیری از تکرار دارد، نیازمند صرف وقت و تأمل بیشتر است.

◀ توجه به مفهوم مرگ اندیشی در مجموعه شعر رؤیای زنی سبکبال که از شب خیال می‌گذشت چقدر برجسته و نمایان است و دلیل این برجستگی چیست؟

تمامی ۸۳ شعر دفتر رؤیای زنی سبکبال که از شب خیال می‌گذشت در رثای مادرم، بعد از مرگ او سروده شده. درواقع تنها راه تحمل آن رویداد برای من شعر بود. بنابراین با ۸۳ سوگ‌سروده روبه‌روییم و طبیعی است مرگ‌اندیشی وجه غالب اندیشه‌ی شاعرانه در این دفتر باشد. مرگ مسیری یک‌طرفه است و تنها وضعیتی است که آدمی در مواجهه با آن، از کوچک‌ترین امیدواری ناتوان است، سهم‌ترین واقعیت زندگی. مرگ مادر شاید برای بیشتر آدمیان در میانه‌ی این وضعیتِ بی‌امید، از همه سهم‌تر و توفنده‌تر باشد. در دفتر بعدی (از زیتون‌زار تا دشت گوزن) هم هنوز رد پای سوگ‌سروده برای مادر پیدا می‌شود و این ناگزیر است.

◀ آیا در مجموعه شعر از زیتون‌زار تا دشت گوزن می‌شود نگاهی تاریخی داشت؟ روایت‌های تاریخی چه نقش تعیین‌کننده‌ای در این مجموعه شعر داشته‌اند؟

شاید بیشتر از آن‌که تاریخ در شعرهای مجموعه‌ی از زیتون‌زار تا دشت گوزن نمود داشته باشد، بشود حضور پررنگ نوستالژی را در آن تشخیص داد. تاریخ در شعرهای این مجموعه گذشته‌ای بیشتر ذهنی است که به حافظه‌ی امروز فراخوانده شده است؛ نوعی تاریخ زمان‌زدوده. نشانه‌های تاریخی و حتا جغرافیایی در شعرهای این دفتر به‌سرعت با نشانه‌های امروزی و محلی پیوند خورده، کارکردی مضاعف پیدا کرده‌اند. این زمان را می‌توان زمان اسطوره‌ای هم نام گذاشت. اسطوره امری است که در طی زمان ایجاد می‌شود، اما محصول نهایی آن بی‌زمان است. به‌احتمال زیاد اسطوره‌های اقوام گوناگون که در دفترهای پیشین نمود بارزی داشته‌اند، در این دفتر کم‌تر برجسته شده‌اند و در عوض بنیاد اسطوره‌سازی در زبان، برای همان زمان‌زدودگی به‌کار گرفته شده است. البته این شکل استفاده از زبان غیر ارادی بوده و محتمل است نتیجه‌ی نشست مظاهر و شکل‌های اسطوره‌ای در اندیشه‌ی اسطوره‌ورز باشد. درنتیجه می‌توان گفت تاریخ در این شعرها، تاریخ افسانه‌ای است، تاریخی که از خود می‌گریزد تا در دامن اسطوره به آرام و قرار برسد.

◀ آینده شعری خود را چگونه می‌بینید؟

برای آینده شاعری -دست کم برای خودم- چشم‌انداز روشنی نمی‌بینم. خواننده واقعی و دلبسته شعر بسیار کم شده است. شعر دارد به یک نهاد محفلی بدل می‌شود. دیگر کتاب‌های شعر، حتی نام‌آوران شاعری، خریداری ندارد و این به قیمت کتاب و گسترش شبکه‌های اجتماعی و کاهش میزان مطالعه مردمان هم مربوط نیست. شعر دارد از یک ژانر جدی در فرهنگ به یک شوخی بدل می‌شود. ادبیات داستانی هنوز تا حد زیادی از این وضعیت به دور مانده اما بعید نمی‌بینم برای آن هم چنین اتفاقی بیفتد. آن قدر همه شاعرند که مخاطب جدی ادبیات اگر بخواهد هم نمی‌تواند شعر را جدی بگیرد!

◀ فرزاد کریمی در یک نگاه

فرزاد کریمی، متولد ۱۳۵۵-آباده، دانش‌آموخته مهندسی عمران (۱۳۸۰)، کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه تربیت مدرس (۱۳۸۸)، دکتری زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه شیراز (۱۳۹۴)، پسادکتری مطالعات میان‌رشته‌ای ادبیات و فلسفه از دانشگاه تهران (۱۳۹۶) و کارشناسی ارشد فلسفه غرب از دانشگاه اصفهان (۱۴۰۱) است. از جمله تالیفات او عبارتند از: ۱.کتاب پژوهشی روایتی تازه بر لوح کهن: تحلیل روایت در شعر نو ایران، نشر قطره، ۱۳۹۲. (نامزد مرحله نهایی نهمین جشنواره شعر فجر) ۲.کتاب پژوهشی تحلیل سوژه در ادبیات داستانی پسامدرن ایران، نشر روزنه، ۱۳۹۷. (نامزد مرحله نهایی دوازدهمین جشنواره‌ی جلال آل احمد و برگزیده هفتمین جشنواره ماه‌نامه تجربه در بخش آثار پژوهشی) ۳.مجموعه شعر فعلا بدون نام (نشر مروارید، ۱۳۹۴) ۴.کتاب صوتی اقلیما (مجموعه‌ی شعر)، مؤسسه‌ی مشکات ۵.مجموعه شعر با عاطفه‌های قرن مفرغ، (نشر ثالث، ۱۳۹۹) ۶.مجموعه شعر فروتن، به‌وقتِ اسطوره‌شدن (نشر ثالث، ۱۴۰۰) ۷.مجموعه شعر گوزنی درون سینه‌ام دست‌وپا می‌زند (نشر ثالث، ۱۴۰۲) ۸.مجموعه شعر رؤیای زنی سبکبال که از شب خیال می‌گذرد (نشر ثالث، ۱۴۰۳) ۹.مجموعه شعر از زیتون‌زار تا دشت گوزن (نشر نگاه، ۱۴۰۴). او تاکنون چندین مقاله علمی و پژوهشی را به رشته تحریر رسانده که در مجله‌های علمی و همایش‌های دانشگاهی و نشریات کشور به انتشار رسیده است. کریمی داوری در پنجمین دوره جایزه شعر شاملو (۱۳۹۸) و داوری در مجله‌های دانشگاهی ایران در رشته زبان و ادبیات فارسی را نیز در کارنامه دارد.

ویــژه

عشق، تنهایی و اسطوره

مروری بر سروده‌های شهین خجسته‌نژاد

فیض شریفی
شاعر و منتقد

در «ماه با من ترانه می‌خواند» سروده شهین خجسته‌نژاد (فصل پنجم-۱۴۰۳) ۴۳ شعر در قالب غزل و چارپاره و رباعی در مقابل چشم ما قرار گرفته است. به ترکیب‌ها و بعضی از ابیات این دفتر نگاه می‌کنیم تا تم تغزلی هجرانی را رصد کنیم تا باز به زبان نرم و پر انعطاف شاعر نظری بیندازیم: «پیراهنت بودم مرا از تن درآوردی/ عشق مرا مانند پیراهن درآوردی.../ این ماهی شوریده را این صید عاشق را/ از قلب دریا تا بساط بندر آوردی.../ این قصه را از درد مجنون از غم فرهاد/ از چاه رنج قصه بیژن درآوردی...» انگار شاعر، این ماهی شوریده در شوریدگی، قافیه و تفعله را به هم زده است و (تن، پیراهن و بندر! و بیژن) را قافیه کرده است. شاعر در این دفتر روی موتیف‌های «عشق و تنهایی» زوم می‌کند و این کلمات را با واژه‌های دیگر درگیر می‌کند: «آتش عشق، برکه‌ی تنهایی، پرچم تنهای بی‌وطن در باد، شیشه‌های مه آلود رد آه قدیمی... «اگرچه قهرمان قصه شهنامه‌ام هستی/ ولی من اشک در تنهایی تهمینه می‌ریزم/ بغض‌اش دوباره می‌شکند مثل آینه/ باران درون آینه تکثیر می‌شود» و مثل فروغ فرخ‌زاد می‌گوید: «و این منم زن تنها در عمق فصلی سرد/ زنی که یخ زده در کوچه‌های سرد شما.../ تمام آینه‌ها می‌دهند آزارم/ تو نیستی و من از عکس خویش بیزارم... و پایان این دفتر سرشار از غم: «با عطر گل سرخ رسیدم به سلامت/ از حادثه‌ی عشق به آغوش کلامت/ غیر از لب تو هرکه به من داد سلامی/ گفتم به سلامت به سلامت به سلامت».

عشق و تنهایی و اسطوره‌های غیر متبدل شکست خورده با هم ممزوج شده‌اند تا شعر شهین خجسته‌نژاد در قالب کهن شکل شکیلی بگیرد. در غزل‌های حافظ هم این مثلث (عشق و تنهایی و اسطوره) هست ولی ایشان، یعنی حافظ از طنز، تعهد، فلسفه خیام و عرفان سعدی هم استفاده می‌کند. مثلاً حافظ گاه با زبانی حماسی می‌گوید: «شاه ترکان سخن مدعیان می‌شنود/ شرمی از مظلمه‌ی خون سیاووش‌اش باد...» یا: «گر مسلمانی از این است که حافظ دارد/ وای اگر از پس امروز بود فردایی». یا حافظ مثل خیام از باده‌های شادمانی استفاده می‌کند: «شعری بخوان که با آن رطل گران توان زد...» اما شاعر معاصر ما، شهین خجسته‌نژاد با «غزل‌های شعله‌ور» در فصل سرد دلش از شهر بی‌فروغ و امید گرفته و مرتب «از حرف‌های آینه دلگیر می‌شود... باران درون آینه تکثیر شود و شعرش را در شومینه می‌ریزد و فنجان چای خود را بالا می‌کشد: «ببین این بار فنجان تو را چایی نمی‌ریزم/ تو می‌خندی و من آه تو را در سینه می‌ریزم».

شاعر گاهی به غایت زیبا و مدرن، شعر دردانگیز خود را از بیرون به درون می‌برد و فشرده می‌کند ولی در نهایت خواننده مات می‌ماند که مثلاً «چایی» دادن و چایی ندادن چه تاثیری و چه تهدیدی می‌تواند بر معشوق بی‌وفا و سنگدل بگذارد و: «بخار چای داغ و داغ عشق و جاده‌ای در مه/ نمی‌خواهم ببینم آه در آیینه می‌ریزم.../ تو می‌خندی نگاهم می‌کنی هی چای هم یخ کرد/ ببین دیگر برای عکس تو چایی نمی‌ریزم». حافظ می‌گوید: «چو می‌خوری قطره‌ای فشان بر خاک/ از آن گناه که نفعی رسد به خاک چه باک»... تو خود حدیث مفصل بخوان بر خاک. از نگاه این نگارنده، شهین خجسته‌نژاد می‌تواند این سیکل را در جایی بشکند و بر عاطفه‌ی غنی خود اندیشه‌های فلسفی آغشته کند و گاهی با مردم زمانه‌اش بر لبه‌ی پرتگاه قرار بگیرد و از جذبه‌ی هستی و نیستی هم برخوردار شود، مثل این شعر مهاجم شاعر باید به قلب حوادث برود:
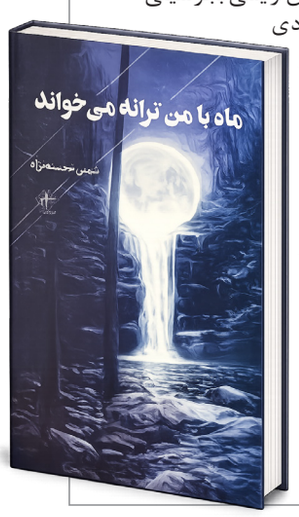
«به جاده زد، به خدا نیت فرار نداشت
به حرف مردم نامرد شهر کار نداشت
تمام خانه‌اش آشوب بود و دلهره داشت
که بی‌قرار شد و با کسی قرار نداشت
و کیست دختر گیسو بریده‌ای که هنوز
برای پلک زدن از خود اختیار نداشت
برای صورت‌اش آرایشی بجز سیلی
همان کبودی
غم‌های بی‌شمار نداشت
بنفشه بود
و پدر عاقبت
تن‌اش را کاشت
در عمق
باغچه‌ای که دگر
بهار نداشت
دو هفته است
که رفته است گور
و گم شده است
اگرچه رفته
ولی نیت فرار
نداشت...»